

غزل شماره ۷۰

مردم دیده ما جز به رُخت ناظر نیست
دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست

اشکم احرام طوافِ حرمت می بندد
گرچه از خون دل ریشِ دمی طاهر نیست

بسته دام و قفس باد چو مرغ وحشی
طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست

عاشقِ مفلِس اگر قلبِ دلش کردِ دِشَار
مکنش عیب که بر نقدِ روانِ قادر نیست

عاقبت دستِ بدان سرو بلندش برسد
هر که را در طلبتِ همتِ او قاصر نیست

از روانِ بخشِ عیسی نزنم دَم هرگز
زان که در روحِ فزایی چو لبستِ ماهر نیست

من که در آتشِ سودایِ تو آهی نزنم
کی توان گفت که برداغ، دلم صابر نیست

روز اول که سر زلف تو دیدم کفتم
که پریشانی این سلسله را آخر نیست

سرپیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست آن کس سرپیوند تو در خاطر نیست

تفسیر فال

مطمئن باش که به مقصود خود خواهی رسید و این اطمینان را به خود بده. شک نداشته باش که تو به خوبی می‌دانی هدفی را که در پیش داری شناخته‌ای و با آگاهی از مسیر خود، قدم برمی‌داری. اعتماد به نفس تو، نیرویی شگرف است که در این راه کمک شایانی به تو خواهد کرد. اکنون دام‌ها را گشوده‌ای و از قفس زنجیرها رها شده‌ای، مانند بادی آزاد و سرکش، تا برای تحقق آرزوهای خود تلاش کنی. مردم در اطراف تو را تحسین می‌کنند

و همه با گرمی و محبت دوستت دارند؛ این حمایت اجتماعی نیز بر قدرت اراده‌ات می‌افزاید و موجب می‌شود تا هر روز بیشتر از دیروز برای رسیدن به اهداف بلندپروازانه‌ات کوشش کنی.

به کوشش : پارسی دی

منبع تفسیرها: آلامتو و سلام دنیا